

یا اصلاح طلب بودند.^۲ این وضع برای انقلابی که در پی پایان دادن به نفوذ خارجی و تکیه کردن بر ایدئولوژی بومی چون اسلام شیعی بود، طبیعی می نمود.

اسلام شیعی گذشته از ارضای آرمانهای مترقی و ملت گرایانه مردم معترض، نویدبخش احیای هویت از دست رفته فرهنگی و ایدئولوژیک بود. خصیصه بین طبقاتی و عام این ایدئولوژی، آن را برای مردم گردآمده در خیابانها که به دنبال وحدت ملی سراسری بودند، جذاب می ساخت. فاصله میان انتخاب اسلام و یک رهبر فرهمند فاصله کوتاهی بود.^۳ در خاطرات تاریخی مردم ایران هیچ چیز حاکی از آن نبود که رهبری اسلامی آرزوهای مردم را برای تحقق نیازهای انقلابی عدالت اجتماعی، دموکراسی و استقلال ملی زیر پا بگذارد. بنابراین عجیب نیست که اسلام روح انقلاب ایران را قبضه کرد و در زمانی کوتاه مسلط گردید.

امپریالیسم و انقلابهای جهان سوم

اهداف اولیه امپریالیسم در مبارزه با انقلابهای طبقات متوسط عبارت است از میانرو ساختن رهبران آنها، هدایت آنها به سوی پذیرش نظم و نظام بین المللی موجود و بازداشتن آنها از اعمال سیاستهایی که می تواند نیروهای سرمایه داری داخل کشور یا منافع جهانی امپریالیسم را تضعیف کند. در عین حال، امپریالیسم می کوشد ضدیت با کمونیزم را در جوامعی که انقلاب را پشت سر گذاشته اند ترویج و فشار فزاینده ای بر رهبری طبقه متوسط وارد کند تا سیاستی ضد شوروی در سطح بین المللی در پیش گیرند. در نهایت امپریالیسم تلاش می کند انقلابهای طبقات متوسط را از پشتیبانی جنبش های انقلابی در دیگر نقاط جهان باز دارد؛ در عوض انتظار دارد که رهبران این انقلابها با جنبش های ضد انقلابی در جهان سوم همکاری نمایند.

امپریالیسم برای دستیابی به اهدافش از انواع روش ها و وسایل خشونت آمیز و مصالحه جویانه آشکار و پنهان استفاده می کند. تجاوزهای نظامی خواه به صورت مستقیم یا غیر مستقیم (از طریق

انقلابهای جهان سوم خواه از نوع سوسیالیستی یا انقلاب طبقه متوسط، بازتاب شکست سرمایه داری وابسته بعنوان الگوی توسعه موزون، واکنشی ناسیونالیستی در برابر وابستگی به امپریالیسم و توسعه نیافتگی، کشش و تمایل عمومی به مشارکت سیاسی و استقرار عدالت اجتماعی، و میل قوی به بازگشت به فرهنگ و شیوه زندگی بومی و ملی است. هرگاه سرمایه داری مشروعیت خود را از دست داده و نیروهای سوسیالیستی نیز قادر به ارائه یک جایگزین قابل اعتماد نبوده اند، انقلابهای طبقات متوسط به گونه ای فزاینده مورد توجه قرار گرفته است. این انقلابها با ائتلاف گسترده نیروهای مردمی تحت رهبری روشنفکران طبقه متوسط تحقق می یابد؛ چنین انقلابهایی اغلب به یک ایدئولوژی درونزا تمسک می جوید و اساساً بیشتر جنبه ملی دارد.

در این جا به بررسی انقلاب ایران می پردازیم. اجرای الگوی رشد سرمایه داری در فاصله دهه های ۳۰ تا ۵۰ خورشیدی موجبات ایجاد فقر، تمرکز ثروت در دست عده ای معدود، توسعه نابرابر بخشها، وابستگی، تباهی فرهنگی، آفت ملت گرایی، و دیکتاتوری را فراهم ساخت.^۱ بازگشت نامشروع شاه به قدرت با کمک سیا (CIA) در ۱۳۳۲ و روش خودکامانه حکومتش در طول بیش از ۳۰ سال، در نهایت منجر به از دست رفتن سریع مشروعیت وضع موجود از دید اکثریت مردم گردید. در کنار مجموعه دیگری از عوامل تاریخی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی (به خصوص میراث دیرپا و پیوسته پویایی سیاسی-انقلابی)، عدم مشروعیت نظام، مقوم جنبشی انقلابی گردید که در ۱۳۵۷ آغاز شد.^۲

در میان نیروهای معارض، طبقه متوسط بیشترین آمادگی را برای هدایت و رهبری انقلاب ایران داشت: طبقه متوسط نه تنها از نظر کمی دست بالا را داشت، بلکه نسبت به طبقات بالاتر و پایینتر از امتیاز کیفی برخوردار بود. اکثریت مطلق روشنفکران انتقادکننده از سیاستهای شاه در ایران، از طبقه متوسط بودند. در این میان تعداد قابل توجهی جذب آرمانهای سوسیالیستی شدند، اما بسیاری دیگر (خواه مذهبی یا غیر مذهبی) ملت گرا

انقلابهای طبقه متوسط در جهان سوم

نوشته: دکتر هوشنگ

امیر احمدی

رئیس مرکز مطالعات خاورمیانه
در دانشگاه راتگرز - آمریکا

ترجمه: علی طایفی

- کارشناس ارشد رشته جامعه شناسی

○ انقلابهای جهان سوم
بازتاب شکست
سرمایه‌داری وابسته بعنوان
الگوی توسعه موزون،
واکنشی ملت‌گرایانه در
برابر وابستگی به امپریالیسم
و توسعه نیافتگی، کشش و
گرایش عمومی به
مشارکت سیاسی و
استقرار عدالت اجتماعی،
و تمایل به بازگشت به
فرهنگ و شیوه زندگی
بومی و ملی است.

جمله بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول نیز دنباله‌رو دستورهای امپریالیسم بوده و هرگونه فشار اقتصادی بر جوامع انقلاب‌زده را حتی به صورت آسیب‌سازتر تحمیل می‌کنند.^۷ اگر وابستگی به اقتصاد جهانی، دلیل عمده تنزل جهان سوم در لایه‌بندی اقتصاد سرمایه‌داری جهانی است، پس معکوس این رابطه نیز فرصتهای تغییر لایه‌بندی سریع و آسان را کاهش می‌دهد. بدین سان، درحالی که مدیریت استراتژی توسعه خود آتکاو ضد سرمایه‌داری می‌تواند بسیار سخت باشد، توفیق سیاست جایگزین یعنی «سیاست باز» نیز عمدتاً به طرز تلقی رهبری از امپریالیسم بستگی خواهد داشت.

این انقلابهای طبقه متوسط در خارج از محدوده‌های مرزی خود دارای دوستانی نیز هستند. بلوک سوسیالیست با آن که تعهدی نسبت به بقای این انقلابها ندارد، از حامیان آنهاست. نیروهای مترقی در درون کشورهای امپریالیستی و جنبش‌های آزادیبخش ملی نیز از پایگاههای مهم تقویت انقلابهای طبقه متوسط هستند. چنین انقلابهایی ممکن است با بهره‌برداری از رقابت بر سر قدرت در کشورهای امپریالیستی (مثلاً میان محافظه‌کاران و آزادیخواهان) که رهبرانشان باید در محدوده‌های قانونی تعیین شده برای شاخه اجرایی عمل کنند، به مزایای دیگری نیز دست یابند. انقلابهای طبقه متوسط در عین حال ممکن است از رقابت سرمایه‌داری و سوسیالیسم یا رقابت میان امپریالیستها سود ببرند. طرحهای یکپارچگی منطقه‌ای و کالایی مختلف (مثل اویک) هم ممکن است به همین سان برای تقویت بیشتر این انقلابها مورد استفاده قرار گیرد. سازمان ملل نیز در شرایط خاصی می‌تواند به کمک بشتابد. به هر حال امپریالیسم سعی در خنثی‌سازی یا تضعیف این پایگاهها دارد تا به هر طریق ممکن کنترل خود بر دوره پس از انقلاب را افزایش دهد.

پیامدهای تجاوز نظامی یا دخالت‌های اخلاص‌گراانه امپریالیسم از لحاظ بازتابهای منفی یا مثبت برای انقلابهای طبقه متوسط و جوامع پس از انقلاب، بسیار عظیم است. انتقال منابع کمیاب از جمله نیروی جوان فعال و مولد از صنایع پایه‌ای

ستون پنجم داخلی، مخالفان تبعیدی یا دولت‌های دوست در منطقه) معمولاً زمانی به کار گرفته می‌شود که همه روشهای دیگر برای رسیدن به نتایج مورد نظر با شکست مواجه گردد.^۵ از سوی دیگر، فعالیتهای برهم‌زننده ثبات بلافاصله پس از این که طبقه متوسط قدرت دولتی را به دست می‌گیرد، شروع می‌شود. برای بهره‌برداری از اختلافات سیاسی، ایدئولوژیک، مذهبی، نژادی و قومی در کشور، از پول، سازماندهی، حمایت‌های اخلاقی و توطئه‌های بسیار استفاده می‌شود؛ فشارهای سیاسی و پراکندن اطلاعات نادرست نیز برای منزوی ساختن انقلاب و مخدوش کردن اعتبار این انقلابها در اجتماع بین‌المللی و کارشکنی‌های مادی از جمله تضعیف توان تولید و تسهیلات زیربنایی، تضمین‌های تجاری و اعمال محدودیتهای مالی - از دیگر ترفندهایی است که برای تشدید مسائل اقتصادی - اجتماعی موجود و در نهایت ایجاد نارضایتی در بین مردم و ایجاد شورش‌های پرهیاهو به کار می‌رود.

فشارهای اقتصادی برای جوامع انقلاب‌زده جهان سومی بخصوص انقلابهای رهبری شده بوسیله طبقه متوسط بسیار آسیب‌زاست، به گونه‌ای که این جوامع، تا مدت‌ها پس از انقلابشان، از نظر حجم، جریان و بهای صادراتشان، مبادلات خارجی، سرمایه‌های صنعتی، تکنولوژی و مسائل مالی و غذایی، وابستگی خود را به اقتصاد سرمایه‌داری جهانی حفظ می‌کنند. اکثر این منابع و ابزارهای تسلط فرهنگی در انحصار چند شرکت بین‌المللی معارض با هر نوع انقلاب جهان سوم است. گذشته از این، بیشتر کشورهای جهان سوم از جهت درآمد خارجی، به صادرات تک‌محصولی از قبیل نفت، قهوه و نیز برخی مواد معدنی وابسته و لذا نسبت به تغییرات اقتصاد بین‌الملل آسیب‌پذیرند.^۶

بنابراین بسیاری از پارامترهای کلیدی برای تغییر منطق اقتصادهای انقلاب‌زده جهان سوم، از اقتصاد مبتنی بر انباشت برای سود تا اقتصاد معطوف به نیازهای اساسی جمعیت، از خارج - بخصوص شرکت‌های بین‌المللی متخاصم - تعیین می‌شود. بیشتر کارگزارانهای چندملیتی از

○ اجسرای الگوی رشد سرمایه‌داری در فاصله دهه‌های ۳۰ تا ۵۰ خورشیدی موجبات ایجاد فقر، تمرکز ثروت در دست عده‌ای معدود، توسعه نابرابر بخش‌ها، وابستگی، تباهی فرهنگی، اُفت ملت‌گرایی، و دیکتاتوری را فراهم ساخت.

کتر توسعه‌یافته به بخش دفاعی، تولید اقتصادی جامعه انقلابی را به گونه‌ای چشمگیر کاهش می‌دهد و از برنامه‌های اجتماعی دولت می‌کاهد. بخش صادرات نیز معمولاً بیشترین لطمه را می‌بیند و بدین وسیله موجب تشدید بحران در مبادلات خارجی و ایجاد آثار برگشتی بر صنایع وابسته و واردات غذایی می‌گردد. این مسائل با اعمال مجازاتهای اقتصادی و دیگر محدودیتهای بین‌المللی تشدید می‌شود.

در کنار ویرانی‌های ناشی از جنگ و انواع صدمات دیگر، کاهش عرضه منابع و تولید منجر به بیکاری، فشار تورمی و پایین آمدن سطح زندگی اکثریت مردم می‌شود. نرخ گذاری و کنترل قیمت‌ها با آنکه راه‌حلی منطقی برای کنترل تورم مفرط و کاهش درآمدهای واقعی به نظر می‌رسد، اما به نوبه خود زمینه نارضایتی مردم را فراهم می‌سازد، زیرا به ایجاد بلاز سیاه و توزیع نابرابر اقلام مصرفی موجود می‌انجامد. از جمله پیامدهای منفی تجاوز نظامی و دخالت‌های اخلاک‌گراانه امپریالیسم، کاهش جریان اطلاعات و محدودیت دامنه آزادیهای دموکراتیک است.

طبقه متوسط می‌تواند شاهد نتایج مثبتی نیز باشد: انقلاب ممکن است در کنار افزایش قدرت نظامی اش تحکیم شود، و ادامه بسیج ایدئولوژیک نیز می‌تواند به بیگانه‌انگاری ایدئولوژیهای مخالف منتهی گردد؛ این جامعه شاید بتدریج گریبان خود را از اقتصاد جهان سرمایه‌داری رها سازد و مجبور به یافتن راههای ابتکاری برای برخورد با مشکلات عدیده خود شود.

در مورد خاص ایران، بسیاری از روشهای مذکور به نتایج مرگبی برای امپریالیسم (از حیث دستیابی به اهدافش) منجر شده ولی پیامدهای سنگینی نیز برای اقتصاد و مردم ایران داشته است.^۸ عملیات بی‌ثبات‌سازی بر ضد جمهوری اسلامی درست از زمانی شروع شد که دولت برای دور کردن لیبرالها از حکومت به سیاستهای رادیکال روی آورد. این حرکت هم‌زمان با بحران گروگانگیری (از چهارم نوامبر ۱۹۷۹ تا بیستم ژانویه ۱۹۸۱) و تخصیص روزافزون ایران با امپریالیسم بود. جنگ ایران و عراق را که در اوج بحران گروگانگیری شروع شد نمی‌توان اساساً

به یک توطئه ساده امپریالیستی تقلیل داد. اما فارغ از استراتژی کلی امپریالیسم در قبال انقلاب ایران و بطور کلی تر خاورمیانه نیز قابل فهم نخواهد بود. هر چند عراق برای حمله به ایران دلایل مشخصی (از جمله تبدیل شدن به یک قدرت جدید منطقه‌ای پس از سقوط شاه) داشت، اما موافقت ضمنی دولت آمریکا با تجاوز عراق احتمالاً از هدف او برای مجازات ایران از بابت گروگانگیری آمریکایی‌ها و متعادل کردن رفتار دولت اسلامی مایه گرفته است. تجاوز و سیاستهای بی‌ثبات‌سازی نسبت به ایران پس از انقلاب به گونه‌های مختلف صورت پذیرفت: راه‌اندازی برخی کودتاهای ناموفق نظامی که بلندپروازانه‌ترین آنها در پایگاه هوایی نوزه در نزدیکی همدان در ژوئیه ۱۹۸۰ شکل گرفت؛ پی‌ریزی فعالیتهای ایرانیان مخالف در تبعید؛ وارد آوردن فشارهای سیاسی مستمر بر حکومت ایران از طریق افراد و دولتهای دوست و سازمان ملل؛ اعمال مجازاتهای اقتصادی دوره‌ای؛ و ابتکارات پنهانی همچون به‌راه انداختن ماجرای باصطلاح ایران گیت؛ و سپس حملات آمریکا به اهداف ایرانی در خلیج فارس.

با نگاهی به گذشته معلوم می‌شود که هر تجاوز نظامی ظاهر آ دوره‌ای از اقدامات سیاسی فشرده و فشارهای اقتصادی ناموفق را در پی داشته است. تا زمانی که امپریالیسم از سیاستهای جمهوری اسلامی ناخشنود بوده و دولت ایران نیز نسبت به مقاصد واقعی امپریالیسم بدگمان می‌ماند و آن را عاملی نامشروع و سلطه‌جو در سیاست جهانی به‌شمار می‌آورد، چرخه مذاکره و تجاوز ادامه خواهد داشت. به عبارت دیگر، دولت ایران با بدگمانی نسبت به سوسیالیسم و تحت فشار مسائل بغرنج خود روابطش با امپریالیسم را تنظیم خواهد کرد؛ به‌مولات آن، نفرتش از امپریالیسم، او را از تغییر نگرش بازمی‌دلرد و هدف تجاوز و فشار قرار می‌دهد.

جنگ و بسیاری از تعذیبات امپریالیستی ممکن است نگرش جمهوری اسلامی را نسبت به امپریالیسم دگرگون نکرده باشد، اما آثار سهمگینی بر جامعه ایران پس از انقلاب داشته است.^۹

الگوهای توسعه و طبقه متوسط

انقلابهای طبقه متوسط عمدتاً در واکنش به پیامدهای الگوی رشد سرمایه‌داری روی می‌دهد. این الگو بوسیله رهبران طبقه متوسط کنار گذارده شده و برای دگرگونی‌های پس از انقلاب نامناسب تلقی می‌شود. این الگو برای جوامعی انقلابی که ساختارهای سیاسی و ایدئولوژی موجودشان ناگزیر از تغییر بوده و میل به برابری و خدمات اجتماعی در آنها رو به افزایش است، بسیار اقتصادی و کارآجلوه می‌کند.^{۱۰}

استراتژی توسعه سرمایه‌داری به صورت رشد توأم با برابری نیز به عنوان الگوی نامناسب کنار گذارده شده است. با آنکه این الگو به کمک برخی اصلاحات (مثلاً در مورد تصدّی اراضی و آموزش) و جهت‌بخشی مجدد به اولویتها (مثلاً به سوی سرمایه‌گذاری بیشتر در کشاورزی، توسعه روستایی، تکنولوژی‌های متوسط، نیازهای اساسی و خدمات اجتماعی) در پی کاهش عدم توازنهای اقتصادی-اجتماعی است، ولی به علت نگرش مالتوسی جدیدش درباره محدودیتهای رشد و ضدیت با گسترش صنعت، پاسخگوی مسائل مهمتری چون بیکاری و وابستگی نیست. رهبری طبقه متوسط همچنین این مدل را به علت پذیرش نهادهای سرمایه‌داری و استقبال از نسخه‌های اصلاح‌شده مقررات بین‌المللی موجود در سایه نظم تازه اقتصاد بین‌الملل، مورد انتقاد قرار می‌دهد. و بالاخره اینکه، مفروضات رفتار اقتصادی عقلانی و ثبات سیاسی که شالوده‌رشد و الگوهای توسعه سرمایه‌داری به صورت رشد توأم با برابری است، کاربرد این الگو را به گونه‌ای چشمگیر در اکثر جوامعی که دستخوش انقلاب شده و شاهد تغییرات سریع و سیاستهای خشن هستند کم‌رنگ می‌سازد.

رهبری انقلابهای طبقه متوسط با الگوهای توسعه سوسیالیستی از جمله الگوهای چین و شوروی و «راه توسعه غیر سرمایه‌داری» نیز موافق نیست.^{۱۱} این الگوها به دلایلی کاملاً متفاوت از دلایلی که موجب عدم پذیرش الگوهای سرمایه‌داری است کنار گذارده می‌شود. الگوهای مذکور مشخصاً در صدد ملکی کردن وسایل اصلی

تولید و خدمات در سطح وسیع، مدیریت عمومی گسترده، برنامه‌ریزی مرکزی و سیاست‌های تند توزیع مجدد است. اما این اقدامات با نگرش مردمی (طبقه متوسط) در جامعه پس از انقلاب متناسب نیست. اجرای این سیاستها نیز فراتر از حد مهارتها و تکنولوژی‌هایی است که در دسترس می‌باشد، زیرا بسیاری از تکنو کراتهای نظام قبلی مایلند که پس از انقلاب کشور را ترک گویند. تأکید بیش از حد بر برابری و ضدیت با کار آفرینی صنعتی نیز سبب ناکارایی اقتصادی می‌شود و به خشک شدن ریشه ابتکارات فردی می‌انجامد. بعلاوه، این الگوها بخاطر تعصب آلود بودن، داشتن بار ایدئولوژیک، تندروی سیاسی و تمایل به ایجاد و حفظ دستگاه اداری وسیع و ناکارآمد، مورد علاقه نیست. سرانجام اینکه، این اتهام عنوان شده است که سوسیالیسم به دنبال جامعه‌ای مادی است که در آن انگیزش‌های معنوی و پیوندهای خانوادگی به گونه‌ای بارز کم‌رنگ می‌گردد.

کنار گذاشته شدن الگوهای توسعه سرمایه‌داری و سوسیالیستی صرفاً یا حتی عمدتاً مبتنی بر احکام یا نتایج این الگوها نیست. در واقع باصطلاح «راه سوم» توسعه است که از سوی انقلابهای طبقه متوسط دنبال می‌شود و به اجرا درمی‌آید و دربرگیرنده عناصری از هر دو الگوست. نامطلوب بودن این الگوها، عمدتاً از ترس طبقه متوسط از وابستگی به ابرقدرتها، از احساسات عمیق ملی این طبقه که در واکنش به عدم حساسیت الگوهای مذکور به تاریخ و فرهنگ و سبک زندگی بومی تشدید می‌شود، و نیز از ترس طبقه متوسط بخاطر از کف رفتن امتیازات اقتصادی تازه به دست آمده و باختن قدرت سیاسی به طبقات بالاتر یا پایین‌تر ناشی می‌شود. وجهه سیاسی و امتیازهای تبلیغاتی ناشی از عدم پذیرش الگوهای «غیر بومی» توسعه و رضایت فکری و روانی حاصل از جستجوی یک الگوی جایگزین در پرتو شور و شوق پس از انقلاب، از دیگر سرچشمه‌های انگیزشی برای دست کشیدن از الگوهای توسعه سوسیالیستی و سرمایه‌داری است.

بنابر این طبیعی است که اکثر انقلابهای طبقه متوسط که در جستجوی راه دیگری برای توسعه

○ در پهنه انقلاب، اسلام شیعی گذشته از ارضای آرمانهای مترقی و ملت‌گرایانه مردم معترض، نویدبخش احیای هویت از دست رفته فرهنگی و ایدئولوژیک بود.

○ امپریالیسم برای دستیابی به اهدافش از انواع روشها و وسایل خشونت آمیز و مصالحه جویانه آشکار و پنهان بهره می جوید. تجاوز نظامی، به صورت مستقیم یا با واسطه، معمولاً زمانی به کار گرفته می شود که دیگر روشها برای رسیدن به نتایج مورد نظر با شکست مواجه گردد.

هستند به الگوهای روی آوردند که عمیقاً ریشه در فرهنگ های بومی، منش های ملی و آرمانهای مذهبی دارد، یا برای ایجاد چنین الگوهای دست به ابتکار بزنند. از جمله نمونه ها در این زمینه عبارت است از روش پرون در آرژانتین، روش ناصر در مصر، ناسیونالیسم عربی پرورش یافته توسط بعثیون عراق و سوریه، سوسیالیسم آفریقایی (از جمله بیانیه اروشا در تانزانیا و انقلاب آزادیبخش ملی الجزایر)، رادیکالیسم اسلامی در لیبی و ایران و دیگر جنبش های متعدد مردمی در سراسر جهان.^{۱۲} این تجربیات با وجود تفاوت های بسیار، فقط یک مشخصه مشترک دارند: پس از یک دوره ایدئولوژیک آغازین، به تنش میان اتوپیای طبقه متوسط و ضرورت های جهان واقعی تن می دهند. معمولاً نتیجه کار، بروز یک رهیافت پراگماتیک التقاطی است که از به هم پیوستن تکه های متنوعی از استراتژی های مختلف برای نیل به یک الگوی کاربردی تشکیل شده است. به هر روی الگوی به دست آمده، اساساً مترقی است؛ اما همچنان که پراگماتیسم بر اندیشه کارگزارها در زمینه تصمیم گیری سایه می افکند، ایدئولوژی قابلیت خود را از دست می دهد و انقلاب به سوی میانه روی و اصلاح طلبی می رود.^{۱۳}

جستجوی راه سوم توسعه، نظریه پردازان و سیاستگذاران ایران را نیز از انقلاب ۱۳۵۷ تاکنون به خود مشغول داشته است.^{۱۴} آنان الگوهای سوسیالیستی و سرمایه داری موجود را به دلایل متعددی که قبلاً ذکر شد - و مهم تر از همه، ویژگی های اسلامی و فرهنگ و سنن ایرانی - کنار گذاشتند. بحث های مربوط به اینکه عناصر تشکیل دهنده این ویژگیها چیست و چگونه باید در استراتژی توسعه این جمهوری جدید منظور شود، به اشکال مختلف مطرح گردیده، اما به دلایلی از انظار مردم دور مانده است. در واقع گروهی از کارشناسان کشور مأموریت یافته اند که به تعیین و تبیین بسیاری از عناصر جامعه اسلامی ایدآل بپردازند. قدیمی ترین طرح جامع این جامعه در قانون اساسی اسلامی ارائه شده که اقتصاد را دربرگیرنده سه بخش (عمومی، خصوصی و تعاونی) توصیف کرده و استقلال ملی، عدالت اجتماعی و دموکراسی را سه هدف بنیادی

جمهوری اسلامی شناخته است.^{۱۵} تأکید عمده بر دگرگون شدن جامعه پس از انقلاب نه فقط بر اساس این اهداف، بلکه بر پایه ارزشهای اسلامی و سنن ملی است. به هر حال تلاشهای بعدی برای تنظیم یک استراتژی توسعه منسجم و یکدست مبتنی بر قانون اساسی سبب بروز مباحثات ایدئولوژیک، برخوردهای سیاسی و مشکلات عملی شده است.

بدین سان، با آنکه در سالهای اخیر ملاحظات صرفاً ایدئولوژیک جای خود را به سیاست عملگرایانه تر داده است، هنوز موضعی یکدست در مورد بسیاری از موضوعات اساسی در زمینه توسعه پدید نیامده است.^{۱۶} این موضوعات عبارت است از محدوده های که بخش خصوصی در آن باید مجاز به انباشت ثروت و مشارکت در مدیریت جامعه باشد، خودکفایی در برابر ادغام و جذب شدن در اقتصاد جهانی، ترکیب شایسته تجدد و سنت در فرهنگ و استفاده از تکنولوژی، تضاد میان رشد اقتصادی و عدالت اجتماعی در اقتصاد لطمه خورده از جنگ، جایگاه توسعه منطقه ای در برنامه ریزی اقتصاد ملی، روابط جامعه - دولت با توجه به تمرکززدایی و مشارکت عمومی، سازمان یافتن توده ها در شوراهای بخشی و ناحیه ای، جایگاه تعاونی ها در اقتصاد، و مهم تر از همه، مسائلی که احتمالاً از گسترش دامنه دموکراسی بر خواهد خاست.

معهداً، آمیزه مجادلات ایدئولوژیک و پراگماتیک در کنار تلاشها برای سرو سامان دادن اقتصاد جنگ زده منجر به افزایش چشمگیر شناخت درباره نیازها و موانع توسعه، منابع قابل دسترس و وسایل مورد نیاز برای دستیابی به آن منابع در جامعه پس از انقلاب گردیده است. گذشته از این، مجموعه قابل توجهی از دستورالعمل های قانونی و راهبردی فراهم آمده است. گرچه بسیاری از اینها به اجرا در نیامده، ولی می تواند بعنوان شاخص های خام گونه ای از استراتژی توسعه پراگماتیک (کمتر ایدئولوژیک) تلقی شود که ممکن است در جمهوری اسلامی تجلی یابد.

بطور خلاصه، استراتژی اسلامی توسعه به احتمال زیاد چون چارچوبی خواهد بود برای

○ هر چند عراق برای تجاوز به ایران دلایل مشخصی از جمله تبدیل شدن به يك قدرت جدید منطقه‌ای پس از سقوط رژیم شاه داشت، اما موافقت ضمنی ایالات متحده با این تجاوز احتمالاً از هدف آمریکای مبنی بر مجازات ایران از بابت گروگان‌گیری آمریکاییان و متعادل کردن رفتار جمهوری اسلامی مایه گرفته است.

محدودیت‌هایی روبرو می‌شود. تأثیر دوستان و دشمنان در خارج از کشور پیش از این مورد بحث قرار گرفت. حساسیت شدید نیروهای امپریالیستی در برابر سیاستها و عملیات طراحی شده برای تغییر نظام کهن از ترس آنها از تندروی انقلابهای طبقه متوسط و همچنین از نگرانی‌های ژنواستراتژیک آنها ناشی می‌شود. تلاشهای امپریالیسم برای متوقف ساختن دگرگونی‌های پس از انقلاب، بوسیله محدودیت‌های بیشمار داخلی تقویت می‌شود. این محدودیتها از مسائل باقی مانده از نظام کهن و مشکلات حاصل از خود انقلاب مایه می‌گیرد. آثار ناشی از طبیعت نظام کهن، تاکتیکهای جنبش و آرایش مخالفان و کادر رهبری نیز در این زمینه اهمیت دارد. مقاومت ارتجاعی نظام پیشین که همچنان ادامه می‌یابد، دستکم از جانب يك اقلیت، و سیاستهای افراطی مخالفان و دستگاه حاکم، عملاً به اهداف انقلابی ضربه می‌زند. مشکلات دیگر، از محدودیت‌های نهادی، کمبودهای مادی و وابستگی به خارج، نبود مهارتهای فنی و مدیریتی کافی (و بروز نارسایی‌هایی بر اثر مهاجرت افراد آموزش دیده از کشور)، کشمکش‌ها در درون دولت و نبود يك استراتژی منسجم برای توسعه سرچشمه می‌گیرد.

بخشی از این نارساییهای داخلی و بین‌المللی با حمایت محدود برخی از کشورهای دوست (مثلاً کشورهای سوسیالیستی) و نیز امکانات داخلی فراهم شده در پرتو خود انقلاب رفع می‌شود. انقلابهای طبقه متوسط مشخصاً اکثریت را از یوغ اقلیت می‌رهاند و جمعیت عمدتاً منفعل پیش از انقلاب را به يك گروه بسیار با انگیزه، با وجدان، خلاق و پراورزی تبدیل می‌کند. آزاد شدن این دستها و اندیشه‌های نو موجب پویایی مردمی، شور و شوق، افکار مبتکر، سازمانهای جدید و روشهای تازه برای دگرگونی اجتماعی می‌شود.

ایدئولوژی

دگرگونی ایدئولوژیک جامعه پس از انقلاب موضوعی پیچیده است.^{۱۷} طبقه متوسط ایده‌های

اقتصاد مختلط مبتنی بر برنامه‌ریزی و بازار که دربرگیرنده عناصری از استراتژی‌های سوسیالیستی و سرمایه‌داری و در عین حال برخوردار از جنبه‌های بنیادین اسلامی و ملی خواهد بود. علی‌الخصوص، بخشهای عمومی، خصوصی و تعاونی بر پایه رقابت دائم همزیستی خواهند کرد که بخش عمومی بر تولید صنعتی، بانکداری، امور زیربنایی و خدمات اجتماعی حاکم بوده و دو بخش خصوصی و تعاونی، کشاورزی، فعالیتهای تولیدی خرده‌پا و خدمات مصرفی و توزیعی را هدایت می‌کند. اثر اسلام و سنن ملی بخصوص در سطح روابط اجتماعی- فرهنگی و ایدئولوژیک میان دولت و جامعه، در میان مردم و در درون نهاد خانواده محسوس است. آموزش و پرورش و دستگاه قضایی احتمالاً پیش از همه اسلامی شده است.

دگرگونی‌های پس از انقلاب

يك انقلاب سیاسی فقط در صورتی می‌تواند مدعی منزلت انقلاب اجتماعی باشد که با موفقیت جامعه کهن را به جامعه‌ای نو تبدیل کند. از جمله عناصر اساسی جامعه کهن که باید دگرگون شود، ایدئولوژی (از جمله فرهنگ) سیاست و اقتصاد (از جمله بخش‌های اجتماعی) است. این ساختارها باید نه تنها در سطح ملی که در سطح روابط بین‌المللی و جوامع محلی متحول گردد. دگرگونی باید بلافاصله پس از قبضه کردن قدرت سیاسی مورد نظر آغاز شود ولی باید بتدریج و با حداکثر بردباری در ارتباط با ساختارهای موروثی پیش رود. هنر دگرگون‌سازی باید شامل ادغام ساختارهای ضروری پیشین و ساختارهای جدید در حال ظهور در همه سطوح اجتماعی باشد. دگرگونی همچنین باید معنا و مفهوم اهداف و مقاصد مورد نظر و نیز وسایل و روشهای مورد نیاز را به گونه‌ای روشن به نمایش بگذارد. بنابراین لازمه دگرگون ساختن جامعه پس از انقلاب، شناخت نظری کامل از جامعه کهن و جدید، و در کنار آن، داشتن يك استراتژی منسجم و مناسب برای توسعه است.

ایجاد دگرگونی‌ها پس از انقلاب با فرصتها و

بسیاری دارد ولی ایدئولوژی خاصی از خود ندارد. این امر انقلاب طبقه متوسط را به پشتوانه یک ایدئولوژی مناسب (معمولاً ناسیونالیزم یا مذهب بومی) در برابر ایدئولوژی مسلط (معمولاً سرمایه‌داری وابسته) قرار می‌دهد. ایدئولوژی مسلط قدیمی معمولاً محافظه کار بوده و به تثبیت ماهیت واقعی نظم اجتماعی موجود یا دستکم تحریف آن گرایش دارد. بنابراین ایدئولوژی جدید نه تنها باید تحلیل درستی از واقعیت‌ها ارائه کند بلکه باید دست به تغییر بزند. بعلاوه این ایدئولوژی باید بتواند نظریه و عمل را به هم پیوندزند، کارگزاران تغییر را از پیامدهای عمل‌شان کاملاً آگاه سازد، و شناخت امپریالیسم سرمایه‌داری به عنوان یک مجموعه نظامی-اقتصادی جهانی را گسترش دهد. دکماتیزم دشمن شماره یک چنین ایدئولوژی است.

دگرگونی ایدئولوژیک با دو فرایند موازی روبروست: مشروعیت‌زدایی از ایدئولوژی مسلط کهن و منطبق ساختن ایدئولوژی (بین طبقاتی) تازه با نیازها و منافع خاص طبقه متوسط. در مورد ایران، ایدئولوژی مسلط، دین اسلام بود.^{۱۸} با آن که اسلام حتی قبل از پیروزی انقلاب جنبه مسلط و فراگیر داشت، تلاشها برای معرفی آن بعنوان ایدئولوژی دولت پس از انقلاب، بلادرنگ شروع شد.^{۱۹} در مرحله بعد مشروعیت‌زدایی ایدئولوژی پیشین به صورت طرد و ابستگی، دیکتاتوری، و بیعدالتی‌های سرمایه‌داری دنبال شد و در عین حال شکل تهاجم به هر نوع نشانه غرب‌گرایی به خود گرفت. هم نیروهای مذهبی و هم نیروهای غیرمذهبی (اعم از ناسیونالیستهای چپ یا لیبرال) در مبارزه با ایدئولوژی دولت پهلوی مشارکت کردند.^{۲۰}

به هر حال اسلام مسلط در برابر دیگر ایدئولوژی‌های رقیب (از جمله سوسیالیزم، ناسیونالیزم، لیبرالیزم، چپ و منطقه‌گرایی) قد علم کرد تا تسلط خود را تثبیت نماید.^{۲۱} گزینه اسلام مسلط به خوبی در قانون اساسی جمهوری اسلامی تبیین گردید و با وجود اختلاف نظر درباره برخی جزئیات، توسط اکثریت بطور تمام و کمال مورد پذیرش قرار گرفت. اسلامی کردن دولت بخصوص در حیطه‌های قانون، دادگستری و

آموزش، آثار عمیقی بر جامعه ایران گذاشت.^{۲۲} به هر ترتیب اسلام مسلط اساساً فراطبقه‌ای است و تعلقاتش از منافع طبقه متوسط فراتر می‌رود.

سیاست

دگرگونی سیاسی جامعه پس از انقلاب بسی سهمگین تر است.^{۲۳} طبقه متوسط موضع سیاسی روشنی ندارد و همواره میان تئوروی و میان‌روی در نوسان است. رهبری این طبقه نیز با مشکلات برجامانده از رژیم قبلی از قبیل استقلال سیاسی آسیب‌پذیر، دیکتاتوری و سرکوب، تمرکزگرایی، کاغذبازی در مراکز دولتی و تصمیم‌گیری و فساد روبروست. از این رو تعجب آور نیست که انقلاب‌های طبقه متوسط استقلال ملی، دموکراسی و مشارکت مردمی را در رأس درخواستهای انقلابی خود قرار دهند. از بین این نیازها، استقلال ملی علیرغم تداوم وابستگی اقتصادی به بازار جهانی سرمایه‌داری، معمولاً به دست می‌آید. بیشتر دولت‌های انقلابی دستکم در سالهای نخست انقلاب خود در عرصه سیاست جهانی راه عدم تعهد را در پیش می‌گیرند. اما تحقق دو نیاز دیگر یعنی دموکراسی و مشارکت مردمی معمولاً با تنگناهای چشمگیر روبرو می‌شود.

جمهوری اسلامی از نظر سیاسی مستقل و شاید یکی از بهترین نمونه‌های کشورهای غیرمتعهد در جهان باشد.^{۲۴} شعار معروف «نه شرقی و نه غربی»، با وجود وابستگی اقتصادی مداوم دولت به بازار جهانی، از خلوص عمیقی برخوردار است. دولت ایران سخت در تلاش بوده است که ایدئولوژی خود را بعنوان جایگزین واقعی ایدئولوژی‌های سوسیالیزم و سرمایه‌داری به جهان سوم عرضه کند. اما میزان موفقیت در جامعه عمل پوشاندن به دیگر اهداف سیاسی انقلاب بویژه مشارکت مردمی در مدیریت جامعه پس از انقلاب مستفسار بوده است.^{۲۵} گرچه انقلاب ایران مشارکت توده‌ای قابل توجهی به بار آورد، ولی نهادی شدن رسمی آن محدود به چند نهاد انقلابی گردید. با وجود تلاشهای بسیار برای تمرکززدایی از برخی از فعالیت‌های دولتی، تمرکزگرایی کماکان

○ بیشتر انقلاب‌های طبقه متوسط از الگوهای سوسیالیستی و سرمایه‌داری توسعه دست می‌کشند و به الگوهای دیگری روی می‌آورند که ریشه در فرهنگ‌های بومی، منش‌های ملی و آرمانهای مذهبی دارد، یا برای ایجاد چنین الگوهای دست به ابتکار می‌زنند.

○ آمیزه مجادلات
ایدئولوژیک و پراگماتیک،
در کنار تلاشها برای
سروسامان دادن به اقتصاد
جنگ‌زده، منجر به افزایش
چشمگیر شناخت نیازها و
موانع توسعه، منابع قابل
دسترس و وسایل مورد نیاز
برای دستیابی به آن منابع در
جامعه پس از انقلاب
گردید.

این اهداف از بیرون رقم زده می‌شود. گذشته از مسئله وابستگی به خارج، امپریالیزم مشکلاتی اقتصادی و مافوق اقتصادی نیز به انقلابهای رادیکال طبقه متوسط تحمیل می‌کند. ناتوانی طبقه متوسط از تنظیم يك استراتژی توسعه منسجم، کار متحول ساختن اقتصاد را پیچیده تر می‌سازد. مشکلات دیگری نیز از کمبود منابع از جمله افراد ماهر، تکنیکهای مادی و نهادی و محدودیت بازار ناشی می‌شود. با این حال دولت برای ایجاد اقتصادی مستقل، مختلط و عدالت‌گرا، سعی می‌کند جامعه را منطبق با نیازهای طبقه متوسط دگرگون کند.^{۲۹} این تلاش‌ها فقط تا حدی با موفقیت روبرو می‌شود. استراتژی خودکفایی اولیه به سیاست تنوع بخشی به ریشه‌های وابستگی تغییر می‌یابد، توجه به برابری با علاقه به کار آبی تعدیل می‌شود و بخش خصوصی به زبان بخش دولتی در اقتصاد مختلط رو به گسترش می‌نهد. با وجود عوامل یگانه‌ای همچون جنگ ویرانگر و طولانی، تسلط بخش نفت در اقتصاد و نقش مسلط اسلام در انقلاب، تجربه انقلاب ایران بر درسهای ناشی از تحولات اقتصادی تحت رهبری طبقه متوسط در جوامع انقلابی جهان سوم مهر تأیید می‌زند.^{۳۰} خصوصاً این که قانون اساسی جمهوری اسلامی دربرگیرنده هدفهایی چون حاکمیت اقتصادی، عدالت اجتماعی و اقتصاد مختلط است. این اهداف می‌بایست از راه استراتژی‌ای تأمین شود که بر خود اتکالی، قناعت، اصلاحات اجتماعی، توزیع مجدد دارایی‌ها، گسترش بخش عمومی و تغییرات ساختاری در ابعاد بخشی و فضایی اقتصاد تأکید دارد. قرار بود نیروهای بازار با برنامه‌ریزی هدایت شوند. پس از برخی تلاشهای اساسی، در سایه افزایش مشکلات داخلی و بین‌المللی، دولت مجبور به بازنگری در سیاستهای خود از جمله رو کردن به نظام اقتصاد اسلامی متناسب با رهیافت عملگرایانه‌تری که بر بهره‌برداری حداکثر از قابلیت‌های تولیدی موجود، ایجاد انگیزه برای بخش صادرات، و متنوع کردن ریشه‌های وابستگی متمرکز بود گردید.

حاکمیت اقتصادی می‌بایست بواسطه استراتژی خوداتکایی به دست آید. حتی قبل از

حفظ شده است. ناتوانی در تمرکززدایی تا حدی ناشی از این واقعیت است که ساختار بسیط (در برابر فدرال) و بخشی (در برابر منطقه‌ای) دولت قبلی عمده‌تأ دست نخورده مانده است. جنگ ناخواسته با عراق، تلاش برای مقاومت در برابر نیروهای اخلاک‌گرو گسترش بخش عمومی اقتصاد، از جمله عوامل دیگری بوده که به تمرکزگرایی کمک کرده است.

قانون اساسی، دموکراسی مبتنی بر نمایندگی را به رسمیت شناخته، اختلاف عقیده را مجاز دانسته و حقوق دموکراتیک را برای افراد و نهادها بخصوص در حیطه نیازهای اساسی، عدالت اجتماعی، بیان، ایدئولوژی، مطبوعات غیردولتی، تشکیل سازمانها و مشارکت در امور سیاسی جامعه تضمین کرده است. این قانون راههای مختلفی نیز از لحاظ اجرایی پیش‌بینی کرده است، از قبیل مشاوره (از طریق مجلس و شوراهای محلی و بخشی)، انتخابات آزاد و باز، تشکیل نهادهای لازم در زمینه حل اختلاف و...

با این حال دموکراسی در عمل به صورت يك موضوع انتزاعی باقی مانده است. بسیاری از پژوهشگران مسائل سیاسی ایران کوشیده‌اند مسئله دموکراسی در کشور را با توجه به فرمانبرداری مسلمانان از احکام الهی تبیین کنند.^{۳۱} ولی این نکته را در نظر نمی‌گیرند که اسلام شیعی مشوق احترام به خویشتن و آزادی و همی‌نطور شجاعت و اعتراض نیز هست.^{۳۲} بی‌ثباتی سیاسی ناشی از جنگ ایران و عراق، نبرد با عوامل امپریالیستی، سیاستهای افراطی چپ و راست، و فعالیتهای خودمحرانه بسیاری از سازمانهای نوپا از جمله عواملی بود که روند دموکراسی را کند کرد.^{۳۳}

اقتصاد

دگرگون‌سازی اقتصادی جامعه پس از انقلاب، دشوارترین وظیفه رهبری طبقه متوسط را تشکیل می‌دهد. از يك سو انقلاب خواستار استقلال اقتصادی و عدالت اجتماعی است، و از سوی دیگر بسیاری از عوامل کلیدی (مثل قیمت‌ها، تکنولوژی و امور مالی) برای دستیابی به

○ يك انقلاب سياسی فقط در صورتی می تواند مدعی منزلت انقلاب اجتماعی باشد که جامعه کهن را با موفقیت به جامعه‌ای نو تبدیل کند.

اینکه تأسیسات نفتی در جنگ آسیب ببینند، تولید نفت به منظور کاهش وابستگی اقتصاد به این تک محصول صادراتی و در نتیجه کاهش وابستگی به بازار جهانی سرمایه‌داری، به گونه‌ای چشمگیر کمتر از دوره پیش از انقلاب تعیین شده بود.^{۳۱} بسیاری از صنایع بزرگ تعطیل شده بود و باقی آنها به علت کشمکش کارگران و مدیران یا کمبود نهاده‌ها که بیش از ۵۵ درصد آن وابسته به بازار جهانی بود، زیر ظرفیت خود تولید می کردند. تلاش دولت برای احیای صنایع جز در مورد چند واحد استراتژیک بسنده نبود. در عوض تلاشهای دولت معطوف به احیای کشاورزی و رونق بخشیدن به واحدهای تولیدی کوچک از راه سیاستهای گوناگون حمایتی در مورد اعتبارات و قیمتها بود. به موازات آن، سیاست صنعتی کردن در جهت جایگزینی واردات به امید برانگیزش تولید برخی محصولات مصرفی با دوام و کم دوام در داخل دنبال شد. بیشتر سرمایه‌گذاری‌های صنعتی جدید متوجه واحدهای تولیدی شد که بیشتر از نهاده‌های محلی استفاده می کردند. این سیاست و دیگر سیاستهای مشابه با سیاست تشویق قناعت بوسیله مردم تکمیل می شد. رسانه‌های گروهی برای متقاعد ساختن مردم به اینکه استقلال ملی بدون قبول سختی در کوتاه‌مدت و فداکاری‌هایی که باید در سطح زندگی صورت گیرد عملی نخواهد شد، به کار گرفته شدند. این سیاست «الگوی غربی مصرف» را به عنوان الگوی غیراسلامی و زیان‌بخش برای هدف خودکفایی، مردود شناخت.^{۳۲}

هدف عدالت اجتماعی می‌بایست بوسیله اصلاحات و ایجاد تغییراتی در اولویتهای ملی به دست آید. شورای هفت نفره‌ای برای بررسی مسئله زمین و قانون اصلاحات ارضی تشکیل شد و اقدامات متعددی به عمل آمد.^{۳۳} بنیاد مسکن برای تأمین مسکن فقرا بخصوص در مناطق شهری تأسیس گردید.^{۳۴} به وزارت برنامه و بودجه دستور داده شد برای تخصیص عادلانه‌تر منابع ملی در سراسر استانها تلاش کند. جهاد سازندگی برای تأمین برق، آب، راههای آسفالت، مدارس، مراکز بهداشتی و مسکن و رساندن دیگر

خدمات زیربنایی و اجتماعی به مناطق روستایی تأسیس شد. قانونی نیز برای کاهش شکاف بین دستمزدها تصویب شد و نتیجه آن افزایش ۶۰ درصدی دستمزد کارگران بود. سیاست حمایت از قیمتها در قالب یارانه‌هایی برای اقلام اساسی مورد نیاز تصویب گردید تا از گروههای فقیر در برابر تورم شتابانی که در جریان انقلاب پس از رکود اقتصادی پدید آمده بود حمایت کند. اصلاحاتی نیز در نظام مالیاتی پیشنهاد شد تا هم آن را مترقی سازد و هم از تمرکز بیش از حد ثروت در دستهای عده‌ای اندک جلوگیری کند. ملی کردن صنایع مهم، بانکها، شرکتهای بیمه و تجارت خارجی چشم‌انداز ذخایر خصوصی بزرگ را محدود نمود. قانون اساسی قبلاً حکم ملی کردن و در کنار آن، تأمین مشاغل و خدمات اجتماعی را تا حد ممکن برای یکایک شهروندان کشور صادر کرده بود.

هدف اقتصاد مختلط می‌بایست از طریق ایجاد یک بخش دولتی پیشرو، یک بخش خصوصی تابع، و یک بخش تعاونی متوازن‌کننده تحقق یابد. اقتصاد می‌بایست برنامه‌ریزی و بطور عمومی با مکانیزم‌های بازار مدیریت شود و ابزار سیاستها می‌بایست در ارتباط با مدیریت جمعی و خصوصی مورد استفاده قرار گیرد. دولت در آغاز دوره پس از انقلاب تصمیم گرفت سهم نفت را به‌عنوان بخشی از تولید ناخالص کاهش دهد و سهم بخش‌های کشاورزی و صنعت را بالا ببرد. قرار بود سهم بخش خدمات اندک باشد یا در مجموع به هیچ برسد. این سیاست معطوف به یک اقتصاد بسیار مولد بود. گرچه واحدهای تولیدی کوچک و بزرگ مورد حمایت قرار گرفتند، ولی واحدهای کوچک تولیدی از دهه ۱۳۳۰ تا آن زمان برای اولین بار از حمایت عمومی مستقیم‌تری برخوردار می‌شدند. سیاست در زمینه تکنولوژی نیز از الگوی مشابهی پیروی کرد: تکنولوژی‌های سرمایه‌بر تداوم می‌یافت ولی تکنیکهای کاربر نیز که از منابع محلی استفاده می‌کرد به امید کاهش وابستگی تکنولوژیک به غرب و ایجاد شغل برای جمعیت رو به رشد بیکار، سخت مورد حمایت قرار می‌گرفت.

○ انقلابهای طبقه متوسط، اکثریت مردم را از یوغ اقلیت می‌رهاند و توده‌های عمدتاً منفعل پیش از انقلاب را به گروهی بانگیزه، باوجدان، خلاق و پویا تبدیل می‌کند. آزاد شدن این دست‌ها و اندیشه‌ها به باز شدن راه‌های تازه برای دگرگونی اجتماعی می‌انجامد.

منطقه‌ای، واحدهای تولیدی کوچک، صنایع کاربر، اصلاحات مهم اقتصادی و خدمات اجتماعی کاهش یافت. دستمزدها و اشتغال در بخش دولتی متوقف ماند ولی یارانه‌ها برای اقلام مصرفی اساسی تداوم یافت. به مالیات‌ها در راستای کاهش وابستگی به نفت و بالا بردن درآمد عمومی، افزوده شد. در سیاست جدید نقش فعال‌تری به بخش خصوصی و مکانیزم‌های بازار داده شد. تعدادی از صنایع ملی شده به مردم فروخته شد یا به صاحبان اصلی برگردانده شد و نقش بخش تعاونی در اقتصاد همچنان ضعیف و در ابهام باقی ماند. تکنولوژی پیشرفته مجدداً برای کارخانه‌داران و سیاستگذاران قابل قبول گردید.^{۳۹} به هر حال پولهای سرمایه‌گذاری شده برای ایجاد قابلیت‌های صنعتی جدید به کار نرفت. برعکس، بخشی از آن برای امور جنگ، تأمین هزینه‌های جاری و سرمایه‌گذاری در بازسازی برخی صنایع در زمینه تولیدات دفاعی صرف گردید. از باقیمانده این بخش از پولها، سهم قابل توجهی برای تکمیل پروژه‌های در دست اجرا و بهبود قابلیت‌های موجود در بخش‌های نفت و صنایع سنگین صرف شد. برای به حداقل رساندن نرخ بهره‌برداری از صنایع موجود، دولت شروع به رفع موانع در حیطه‌های زیربنایی و مدیریتی کرد. در همین اثنا سیاست تنوع‌بخشی به خاستگاه‌های وابستگی در صادرات و واردات دنبال شد و تجارت کالا با کشورهای سوسیالیست گسترش یافت. امید این بود که این تغییرات بتواند ارزش مورد نیاز را تأمین کند، وابستگی را تحت کنترل در آورد و رشد اقتصادی را برای تداوم جنگ ممکن سازد. سیاست‌های جدید همچنین در صدد بهبود مدیریت تورم فزاینده و بیکاری و درآمد کاهنده اکثریت مردم بود.^{۴۰}

با آن‌که سیاست‌های مذکور در آغاز عملی به نظر می‌رسید، همچون دیگر سیاست‌ها با مشکلات داخلی و بین‌المللی مواجه گردید. دولت در سال ۱۹۸۶ به یک برنامه اضطراری روی آورد و از آن زمان تاکنون سعی در یافتن راهکار عملی‌تر دیگری برای استراتژی‌های پیش‌بینی شده داشته است.

(منابع در دفتر ماهنامه موجود است)

بیشتر این سیاست‌ها با آن‌که در زمانهای مختلف در دوره پس از انقلاب تا پایان سال ۱۳۶۱ دنبال شد، بعدها تحت فشارهای شدید داخلی و بین‌المللی با تکلیف ماند یا دگرگون و اصلاح گردید.^{۳۵} حتی قبل از شروع جنگ روند قطبی شدن سیاست‌ها آغاز شده بود. در همین هنگام تغییر چشمگیر سیاست‌های دولت در قبال امپریالیسم، در بحران گروگانگیری و به صورت تلاش برای صدور انقلاب آشکار شد. امپریالیسم نیز با فشارهای دیپلماتیک، مجازات‌های اقتصادی و عملیات اختلال‌گرانه به مقابله برخاست. سپس کمتر از دو سال پس از پیروزی انقلاب، جنگ ایران و عراق در شهریور ۱۳۵۹ شروع شد. قطب‌بندی سیاسی تلاش‌های دولت برای تنظیم یک استراتژی منسجم توسعه را با شکست مواجه ساخت. اولین برنامه توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی دولت در سالهای ۱۳۶۲-۶۷ نیز به علت برخورد‌های جناحی در درون دولت کنار گذاشته شد.^{۳۶} برخوردها در درون بلوک قدرت هم تلاش‌های فراقانونی روستاییان فقیر برای گرفتن زمین، کارگران برای دستیابی به کنترل و مدیریت واحدهای بزرگ صنعتی، فقرای شهری برای دستیابی به مسکن و اقلیت‌های ملی برای رسیدن به درجه‌ای از خودمختاری را تحریک کرده بود. فشار مضاعف امپریالیسم و جنگ، زوال اقتصادی را که کشور از ۱۳۵۶ با آن مواجه بود، شدت بخشید.^{۳۷}

بخش نفت که بیش از ۹۵ درصد درآمدهای ارزی کشور به آن وابسته بود، اصلی‌ترین و فوری‌ترین قربانی جنگ بود؛^{۳۸} تولید آن تا حد قابل انتظار کاهش یافت. بلافاصله پس از آن، بسیاری از صنایع وابسته ایران که هنوز به فعالیت خود ادامه می‌دادند، تن به تعطیل دادند یا مجبور شدند زیر ظرفیت خود کار کنند. کاهش بیشتر عرضه کالا و خدمات، نرخ دورقمی تورم و بیکاری را تشدید کرد.

فشارها، زمینه را برای بازنگری در سیاست‌های خوداتکایی، عدالت اجتماعی و یک اقتصاد مختلط متوازن در اوایل ۱۳۶۲ آماده ساخت. این فشارها اشکال مختلفی به خود گرفت. حمایت از کشاورزی، توسعه روستایی و